

25 Jan 2011

### مهدی جامی

زنده یاد مهندس بازرگان کتابچه ای دارد بسیار مشهور به نام سازگاری ایرانی. در آن سالها که تصور می شد هر ملتی روحی دارد و کتاب روح ملتها از آندره زیگفرد\* ترجمه شده بود چون به ایران نپرداخته بود بازرگان خواسته بود جبران کند و مقاله بلندی نوشته بود که به عنوان پیوست آن کتاب ارائه شود و نادانی زیگفرد را در باره ملت بزرگی چون ایران جبران کند. من کتاب زیگفرد را در همان قطع جیبی اش در سالهای کتابخوانی منتهی به انقلاب دیده بودم و مثل خیلی های دیگر با خود فکر کرده بودم چرا ایرانی ها را جا انداخته است! همیشه هم با خود فکر می کردم درک بازرگان از مساله روح ایرانی چقدر بجا بوده است. سالهایی بود که نخبگان فکری ما بتدریج داشتند به تفاهمی در باره چیستی و کیستی ایران و ایرانی می رسیدند. بنابراین می توانستند تجربه های خود را و دانسته ها و تاملات خود را در قالب فرمول بندی هایی ارائه کنند که مثل شعر حافظ و خیام و ضرب المثلهای ایرانی پرمغز باشد و کوتاه و گویا. از نظر فکری و زبانی ما همه مصرف کننده گزاره های کوتاه بودیم که گاه شعار هم می شد. شریعتی در ساخت این دست گزاره ها و مفاهیم فشرده شده استاد استادان بود اما دیگران هم از طیفهای مختلف فکری و سیاسی هرکدام سهمی داشتند تا تاریخ ما و هویت ما را بازشناسی و بازتعریف کنند و بر سر ماهیت آن توافق و اجماع تازه ایجاد کنند.



### درد بی درمان انقلاب

از آن سالهای خوب که فکر می کردیم همه چیز روشن است و روشن شده است یا امکان روشنی پیدا کرده سه دهه و بیشتر می گذرد. انقلاب چنان تشویشی به جان همه ما انداخت و چنان تصورات شیرین ما را سوخت که هر چه می دانستیم جهل شد و ناچار از نو به خواندن پرداختیم. خیلی ها در موج انتشار کتابهای تاریخی در اوایل انقلاب می گفتند یک دلیل اش همین است که مردم می خواهند بفهمند که چه شد که انقلاب شد. سوالی که هنوز هم جواب درستی ندارد.

به نظرم ستنیز با بازرگان که واقعا ستنیز عموم انقلابیون بود با او و افکارش، و ستنیز با شریعتی که بتدریج شکل گرفت و دامنه یافت مقدمه ای برای اوراق سازی اندیشه های این دو و البته بسیاری دیگر بود. انقلاب از همان راهی نرفته بود که اینان ترسیم کرده بودند. پس هم دلدادگان به اندیشه آنها و هم سرسپردگان به اندیشه های دیگر از ایشان جدا شدند. تلاشهای کسانی مانند دکتر سروش هم نتوانست گریز از اندیشه (پیشا) انقلابی و هویت شناسی برآمده از آثار این بزرگان را مانع شود. دردهای تازه ای پدید آمده بود که بی درمان می نمود. و همه درمانها هم بیکاره و بیچاره شده بود. انقلاب دیگر نه درمان دردها که خود دردی بزرگ و چاره ناپذیر شده بود.

اعتراض یا انقلاب؛ دو راهه جنبش سبز

امروز پس از سالهای قبض و بسط و اصلاحات و اندیشه های مدنی و موج تازه افکار و آرا و شیوه های تحلیل پست مدرن بار دیگر سوالهای بزرگ رخ نموده است. سوالهایی که به نظرم ناشی از به نتیجه نرسیدن جنبش سبز است. جنبش سبز حامل بسیاری از افکار و گرایش های نسل جوان و نخبگان فکری ایشان بوده است؛ از نظر پشتوانه فکری غنای فوق العاده ای داشته و حامل اندیشه های دوره انقلاب و اصلاح و سپس ایده فراگیر عدم خشونت بوده است. جنبش سبز مثل خود انقلاب از میان مردم شهرنشین جوشید. از میان نسل نو و فرهیخته برآمد. به صد زبان و اندیشه و هنر هم رنگ گرفت و رنگ خود را نشان داد. اما در یک دوراهه سرنوشت ساز از حرکت باز ایستاد.

جنبش سبز در مسیر خود نهایتاً به یک دوراهی اساسی رسید که تجدیدنظرهای بزرگ را ضروری می ساخت. جنبش باید به این پرسش پاسخ می داد: آیا می خواهد نظام موجود را اصلاح کند یا براندازد؟ اگر اصلاح کند چگونه و اگر براندازد با کدام چشم انداز؟

در واقع جنبش سبز در میانه راه خود به مسیری افتاد که همان نبود که از آغاز برای آن راه افتاده بود. سبزه ها فکر می کردند اعتراض آنها به نتیجه می رسد. اما سرکوب شدید و بی تعارف نظام ولایی آنها را به تردید انداخت. آیا همین مسیر درست است؟ حتی بحث های گسترده ای در باره ضرورت گرایش به خشونت پیش آمد. گرچه به نتیجه نرسید. جنبش سبز بنابراین به دلیل تحولات ناشی از حرکت خود ناچار به بازاندیشی در مسیر و هدف شده است. باید نتیجه بگیرد آیا این نظام می ارزد که اصلاح شود؟ یا این نظام دیگر ارزش ماندن ندارد و باید برود؟

جنبش تا زمانی که جواب سوال اول را آری می داد پیش می رفت. اما چون در جواب سوال دوم تردید کرد و چنددستگی پیش آمد از حرکت باز ایستاد.

جنبش سبز با تهیه و تدارکی متناسب با یک جنبش اعتراضی به نتیجه انتخابات حرکت کرد و آماده یک جنبش انقلابی نبود. اما اکنون باید تصمیم بگیرد که می خواهد به سمت انقلاب برود یا نه؟

## جدایی از انقلاب

انتفاضه تونس چنانکه عربها می گویند یا انقلاب تونس چنانکه ما می گوئیم این سوال بزرگ را مجددا مطرح کرده است: آیا ما به سمت یک انقلاب سیاسی حرکت می کنیم؟ آیا هر حرکت سیاسی در منطقه ما ناچار باید تغییر نظام را در پی داشته باشد؟ نمی شود اعتراض کرد و به چیزی کمتر از زیر و رو شدن همه چیز قانع بود؟

بر اساس تز مهندس بازرگان ما همان انقلاب اول را هم لازم نداشتیم! شاید سه دهه بعد از آن روزهای داغ انقلاب، امروز با او همدلی بیشتری داشته باشیم که ایران نیاز به یک انقلاب تازه نداشت و با انقلاب بسیاری چیزها را از دست داد. نگاه بازرگان به انقلاب بی شباهت به نگاه مدیران کنونی تونس نبود. او سعی می کرد بگوید بسیار خوب شاه رفت ولی کشور هست و مردم هستند و نخبگان و مدیران و قوانین هست و همه اینها باید بماند. زندگی سیاسی او همه مثال در این زمینه است. ولی رفتار او و همفکرانش با بختیار و تلاش اش برای اینکه او در انتقال قانونی قدرت کمک کند مثال زدنی است. امری که به انجام نرسید و او بر آن تاسف می خورد\*\*.

انقلاب بعدی در ایران انقلابی آرام و مدنی خواهد بود. جوخه های اعدام راه نمی اندازد. رهبران و مدیران نظام پیشین را مهطور الدم و مفسد فی الارض نمی خواند. کسی را به تبعید نمی فرستد و در تبعید ترور نمی کند. انقلاب ایران بازگشت به ایده ای است که می توان آن را سازگاری ملی خواند. نوعی بازسازی قرن بیست و یکمی از ایده های بازرگان. مردی که نتوانست با ناسازگاری و ستیز انقلابیون با خویشتن و جهان کنار بیاید

بازرگان اگر انقلاب هم می خواست انقلابی محدود بود. از نظر او به حذف و تغییر ضروری ترین ها باید اکتفا می کردیم. اما آن زمان دماغ همه ما پر از باد بود که ما جهان را عوض می کنیم و برای آن حتی از جنگ هم استقبال می کردیم و فکر می کردیم ناخالصی ها را خواهد سوخت. من هنوز بحثهای دانشکده را در این زمینه در همان سال اول انقلاب به یاد می آورم. شاید اگر فقط شش هفت سال انقلاب به تعویق افتاده بود هرگز هم اتفاق نمی افتاد. فروپاشی شوروی همه چیز را عوض می کرد. اما همه گوش به فرمان انبوه سازمانهای انقلابی داشتند. رهبری روحانی هم برای گرفتن صحنه از دست این سازمانها خود انقلابی تر از همه شد. چنانکه آقای خمینی تصرف سفارت آمریکا را انقلابی بزرگتر از انقلاب اول نامید. سخنی کاملاً بی معنی و با هدف مشخص سیاسی. بازرگان همان روز راه اش را جدا کرد. هم از انقلاب اول و هم طبعاً از انقلاب دوم که دولت و مرام سیاسی او را هدف گرفته بود.

عصر انقلاب گذشته است

امروز حرفهای دیگری می شنویم که به نظر می آید ما به بازرگان نزدیک تر شده ایم. یعنی آن مایی که به اصلاح بیشتر فکر می کند تا انقلاب. آن کسانی که هنوز عشق انقلاب دارند را نمی دانم چه چیزی سیراب خواهد کرد یا اصلا سیراب خواهند شد. ولی حتی از نگاهی پراگماتیک هم اصلاح ممکن تر از انقلاب است و بصره تر و نزدیکتر به نفع عمومی.

گروههای بزرگی اکنون فکر می کنند عصر انقلاب گذشته است. اما از اصلاح هم دل چرکین اند. نه دلی به انقلاب دارند و نه راهی به اصلاح در افق دیده می شود. این سرگشتگی کوچکی نیست. ناچار کاروان جنبش سبز بر سر دوراهی مانده است.

گره این دوراهی به سمت انقلاب باز نمی شود. این را من اطمینان دارم. اگر می شد جنبش سبز به اعتراضهای خیابانی ادامه داده بود. اما مساله این است که اصلاح در بن بست است. پس دو بن بست رو در روی ما ست. اگر این را چاره کردیم راه به سوی آینده باز شده است.

### خرد شهری با انقلاب سازگار نیست

از یک منظر دیگر هم می توان آینده یک تحول سیاسی در ایران را با توجه به تجربه تونس ارزیابی کرد. بخصوص که تحولات تونس در همان چارچوب اجتماعی طبقه متوسط اتفاق می افتد. بنابراین خرد شهری بر آن حاکم است و اساطیر انقلاب دهقانی و توده ای را یکدک نمی کشد.

گفتار سیاسی در تونس عمدتاً چنین است که ما نباید مدیران کارازموده تونس را به بن علی گره بزنیم و صرفاً به این خاطر که آنها در حزب حاکم کار می کرده اند ایشان را کنار بگذاریم و کارها را به دست مدیرانی بدهیم که تازه کارند و عمری از مدیریت کشور دور بوده یا دور مانده اند. (انعکاس این گفتار را در نظرات معترض جوانی که به کابینه محمد غنوشی نخست وزیر راه یافته [بینید](#).) حتی رهبر اسلاميون تونس (یعنی راشد غنوشی) هم [سر انقلاب ندارد](#). اجماعی وجود دارد که ما در عصر دیگری زندگی می کنیم و نیازهای دیگر و راه حلهای دیگری داریم.

این گفتار خردورزانه ای است که با شناخت زمان و حساب سود و زیان اجتماعی کار می کند و می سنجد و سرمایه های انسانی را حراج نمی کند و اگر انقلاب هم هست اصولاً با آن انقلاب که ما می شناسیم و یکبار عملی اش کرده ایم بیگانه است.

حال می توان پرسید که آیا یک انقلاب سبز چه سیاستی دارد و خواهان چه برخوردی با نظام و مدیران نظام جمهوری اسلامی است؟

### آینده از آن همه ما ست حتی مدیران این نظام

فرض کنیم بزودی در ایران وضعیت بحرانی شود. امری که بسیاری آن را پیش بینی می کنند. یعنی وضعی پیش آید که جناح حاکم چنان ناتوانی خود را عریان سازد که این برگ انجیری که فعلاً عریانی خود را با آن پوشانده هم دیگر نماند و ساده ترین و عامی ترین مردم هم دریابند که این آدمها و این مجموعه حکومتی قابل اتکا و ادامه نیست و باید برود. فرض می کنیم که خامنه ای هم که مظهر نظام شده است دیگر در صحنه نباشد. یعنی چیزی شبیه همین مدل تونس اتفاق افتاده باشد. ما چه خواهیم کرد؟

آیا وضعی شبیه به تونس در ایران به وضعی شبیه به رفتن شاه در دی ماه 57 خواهد انجامید؟ آیا نظام سیاسی مستقر در ایران بعد از یک دو ماه فرو خواهد پاشید؟ و بر فرض فروپاشی تکلیف صدها مدیر ارشد و هزاران مدیر میانی چه خواهد شد؟ آیا دوباره سرمایه مدیریت و تجربه ما صفر خواهد شد و ما از نو شروع خواهیم کرد؟

وقتی از مدیران و سرمایه های انسانی حرف می زنم البته به گروه بزرگی از تکنوکرات ها و فرنگ رفته ها و زحمت کشیده های درس خوانده داخلی و مدیران خوشفکر صنعت و اقتصاد و رسانه و نفت و سیاست داخلی و خارجه و دانشگاه و مانند اینها اشاره دارم. آن گروههایی که برکشیده سیاست فرقه ای رهبر و اذنان اش باشند محل بحث نیستند یعنی کسانی که صرفاً نام مدیر دارند و در حقیقت رابط سیاسی مدیران ارشد دولت با یک دستگاه دولتی دیگرند. این دسته اخیر به اعتراف رئیس دیوان محاسبات کشور نه مدیریت می دانند و نه [اصلاً علاقه ای دارند که چیزی بیاموزند](#)! اما مدیر یعنی کسی که واقعا کاری را می تواند پیش ببرد. جهت سیاسی یک مدیر کاردان چه اهمیتی می تواند داشته باشد؟ و چرا باید او را از حقوق مدنی خود محروم سازد؟

### بازگشت ناممکن به ساعت صفر

به نظرم هر تحول بزرگ سیاسی در آینده نمی‌تواند از صفر آغاز کند. نمی‌تواند ذخیره مدیریتی ایران را صفر کند. نمی‌تواند همه چیز را از نو شروع کند. و اگر نخواهد از صفر آغاز کند معنایی جز این نخواهد داشت که به جای انقلاب به یک اصلاح سیاسی گسترده بسنده خواهد کرد که با اصلاحات قانونی مناسب هم همراه خواهد بود. اما نه بیش از این. به عبارت دیگر، به نظر من زمینه آن نوع آستی که بازرگان و همفکران او تحت یک خرد مدرن و شهری به آن می‌اندیشیدند امروز مهیاتر از سی و چند سال پیش است.

گذشته از تجربه تاریخی، از یک منظر نقش‌گرا و ساختاری هم به همین نتیجه می‌رسیم. فشرده دلایل پشتیبان را می‌توان در این سه سطح نشان داد:

از نظر گفتمان‌های سیاسی، امروز آن قهر انقلابی از اندیشه سیاسی رخت بر بسته است و پشتوانه چپ شوروی و چینی و کوبایی وجود ندارد که آتش آن قهر را تیز کند. جهان دوقطبی نیست. جنگ سرد هم پایان یافته است. به چنان قهری نیاز نیست. زیرساخت‌های فکری و سیاسی اش هم مفقود است. در عوض گفتمان امروز گفتمان دموکراسی و حقوق بشر است. چیزی که دموکرات‌هایی مثل بازرگان بر آن اصرار داشتند و قهر انقلاب نشنید و دودش به چشم همه رفت حتی همانها که قهر انقلاب را تشویق می‌کردند (از توده‌ای‌ها و مجاهدین تا چپ‌های اسلامی و دانشجویان خط امامی).

از نظر اجتماعی، مخاطبان اندیشه‌های سیاسی نیز عوض شده‌اند. امروز نسلی در صحنه حاضر است که سه دهه گذشته را با کابوس ناشی از سیطره انقلاب طی کرده است. این نسل بعید است که بخواد دوباره چنان کابوسی را به دست خود مسلط کند ولو از نوع سکولار آن. این نسل که می‌توان آن را نسل دیجیتال (نسل شبکه‌های اجتماعی)\*\*\* خواند از هویت دیگری برخوردار است و بر اساس تظاهرات اش در جنبش سبز می‌توان گفت که نسلی معتقد به عدم خشونت است. نسل انقلاب، چنانکه علوی تبار گواهی می‌دهد، به دنبال «تغییرات انفجاری و ناگهانی بود» و گمان می‌کرد «ساختن «عالم» و «آدمی» نو کاملاً ممکن و در دسترس است و می‌توان تاریخ را بمگونه‌ای دیگر از نو نوشت». اما نسل امروز بیش از تغییر انفجاری جهان به ارتباط مسالمت‌آمیز با جهان فکر می‌کند.

از نظر رهبری جنبش نیز امروز رهبران کسانی‌اند که مدافع رواداری سیاسی و مذهبی‌اند. این دومی در میان ما از اولی بسیار مهمتر است. یعنی رواداری مذهبی. رهبران جنبش که همگی مسلمانان معتقد هستند با اصولاً در کسوت روحانی هستند گفتمانی ایجاد کرده‌اند که اکنون نمایندگان بسیار در میان نخبگان دینی دارد و گفتمانی صلح طلب است. گفتمانی که اصل را بر سازش اجتماعی و سازگاری فرهنگی می‌گذارد و از تحمیل عقیده و تحقیر «دیگری» باز می‌ایستد. آنها مانند بازرگان اعتقاد دارند که: «دموکراسی یعنی اینکه مردم برای سایرین از صمیم قلب حق نظر و آزادی و مخصوصاً ارزش قائل باشند.» نسل این رهبران و نخبگان کمتر پیوندی با نسل نواب صفوی‌ها دارد که گفتار تند و تیزش آبخشور رهبران صدر انقلاب شد\*\*\* و نهایتاً همین گروه‌هایی را به صحنه آورده است که هر روز انگشت در می‌کنند و قرمطی می‌جویند و حالا دیگر زرتشتیان و مسیحیان را هم که حقوق قانونی دارند در کنار شیطان پرستان و «فرقه‌های انحرافی» می‌گذارند و همه را با هم نفی و طرد می‌کنند و کمترین اعتنایی به حقوق اقلیت ندارند.

امروز نخبگانی که از یکجانبه‌گری دفاع کنند و به ناب‌سازی علاقه مند باشند و ایران را مرکز عالم و صاحب رسالت تاریخی برای هدایت بشریت تصور کنند در جنبش سبز وجود ندارند و در جامعه ایرانی هم در حاشیه کوچکی هستند.

## انقلاب سازگاری

انقلاب بعدی در ایران انقلابی آرام و مدنی خواهد بود. جوخه‌های اعدام راه نمی‌اندازد. رهبران و مدیران نظام پیشین را مه‌دور الدم و مفسد فی الارض نمی‌خواند. کسی را به تبعید نمی‌فرستد و در تبعید ترور نمی‌کند. انقلاب ایران بازگشت به ایده‌ای است که می‌توان آن را سازگاری ملی خواند. نوعی بازسازی قرن بیست و یکمی از ایده‌های بازرگان. مردی که نظراً و عملاً مظهر سازگاری ایرانی بود. و نتوانست با ناسازگاری و ستیز انقلابیون با خویشتن و جهان کنار بیاید. منفعل هم نبود و تا بود زبان شفاف نقد آنها نیز بود. او را لیبرال می‌خواندند که ناسازی سیاسی برگرفته از ادبیات فرضی چپ بود. اما بازرگان نمونه‌عالی آن خصیصه‌ای بود که باید آن را محافظه‌کاری مطلوب ایرانی بنامیم.

بنابراین انقلاب آینده ایران انقلابی ضد-انقلاب خواهد بود و ایرانیان را به یکی از بهترین خصوصیت‌های تاریخی‌شان بر می‌گرداند: محافظه‌کاری و سازگاری و آهستگی و عقلانیت ریشه‌دار در عرف و سنت ایرانی. انقلاب بعدی ایران انقلاب مرگ نیست انقلاب زندگی است. ضد-انقلاب است. انقلابی است که ایران را به جای ستیز با جهان در جایگاه سازگاری با خویشتن و جهان بنشانند.

## پانویس‌ها:

\*روح ملتها در 1343 با ترجمه احمد آرام منتشر شده است. سازگاری ایرانی نخست با نام مستعار عبدالله منقی منتشر شد. قدیم ترین چاپ تاریخ دار آن که من یافته ام از 1357 است. ولی سایت [بنیاد فرهنگی بازرگان](#) سال نشر سازگاری ایرانی را هم 1343 می دهد.

\*\*انقلاب ایران در دو حرکت؛ تهران، 1361، ص 31. در تحلیل بازرگان تا پیروزی انقلاب و انجام فراندوم جمهوری اسلامی کسی «ضدانقلاب» شناخته نمی شود (همانجا). در باره بختیار [این گفتگو](#) با ابراهیم یزدی هم خواندنی است. یکی از گزینه ها این بود که بختیار استعفا دهد تا دوباره با حکم آقای خمینی عهده دار نخست وزیری شود. در این باره یادداشت خوبی هم [آرمان امیری](#) از وبلاگ نویسان داخل کشور نوشته است.

\*\*\*در باره نسل دیجیتال یا نسل C این یادداشت کوتاه و گویا خواندنی است:

محمد مهدی مولایی، [نسل C، اهالی رسانه‌های اجتماعی](#)، در: ماهنامه دنیای کامپیوتر و اطلاعات (بازنشر شده در مدیانیزوز)

\*\*\*\*بازرگان در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» که شرح و تحلیل وقایع مهم تاریخ انقلاب از نگاه او ست می گوید در جریان تظاهرات سال 57 نه کسی شعار مرگ بر لیبرال می داد و نه عکسی از نواب صفوی و کاشانی و فضل الله نوری به خیابان می آورد (ص 18). از نگاه او این انحرافات بعد از انقلاب و در آنچه او حرکت دوم می خواند به وجود آمد.

<http://tehranreview.net/articles/7153#.UCUe9KOwVfK>